

نقد و بررسی دلایل سلفیان جهادی بر کفر حاکم و مردمان سرزمین‌های اسلامی با توجه به کلام اهل سنت

معصومه مطهری،^۱ نسرين میانجی^۲

چکیده

سلفیه جهادی به جریان‌هایی از سلفیه اطلاق می‌شود که با مبانی خاص خود، داعیه برقراری حکومت و خلافت اسلامی دارند و راه رسیدن به آن را فقط جهاد مسلحانه می‌دانند. آنان قائل به کفر نظام‌های فعلی و جاهلیت جوامع هستند و تنها راه تغییر را جهاد اعلام می‌کنند. سلفیه جهادی با تکیه بر آیاتی همچون ۱۲۳ سوره توبه و بدون توجه به دیگر آیات، حاکمان ممالک اسلامی را کافر قلمداد می‌کنند و جنگ و قتال علیه آنان را واجب عینی می‌دانند. این مسئله از دو حیث قابل نقد است: اول، کافر بودن حاکمان ممالک اسلامی و دوم، مخالف بودن این دیدگاه سلفیه جهادی با کتاب، سنت و اجماع. از این رو، ضرورت ایجاب می‌کند که ضمن تعریف صحیح سلفیه جهادی، با تمسک به آیات و روایات، به بیان دیدگاه صحیح در رویارویی با حاکمان پیردازیم و بیان کنیم که برداشت سلفیان جهادی از این آیه با تفاسیر علمای اهل سنت در تضاد است؛

۱. دانش‌پژوه کارشناسی ارشد کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعة المصطفی العالمیه، افغانستان.

۲. استادیار و عضو هیئت علمی گروه علمی - تربیتی کلام و مذاهب اسلامی، مجتمع آموزش عالی

بنت‌الهدی، جامعة المصطفی العالمیه، ایران.

زیرا علمای اهل سنت، کفر در این آیات را کفر اصغر می‌دانند که سبب خروج از اسلام نمی‌گردد و نهایتاً حاکم، فاسق و ظالم می‌شود نه کافر.
واژگان کلیدی: سلفیه، جهاد، سلفیه جهادی، کفر، حاکم.

مقدمه

تکفیر از مهم‌ترین مسائلی است که از صدر اسلام تاکنون میان مسلمان وجود داشته است و به علت اهمیت زیادی که دارد، آیات و روایاتی درباره آن وارد شده است تا محدوده این مسئله برای مسلمانان تبیین گردد. در عصر حاضر، جریانی با نام سلفیان جهادی، از این واژه استفاده فراوانی کرده و با استناد به آیاتی از قرآن، به تکفیر مسلمانان و حاکمان کشورهای اسلامی پرداخته‌اند و جوانان را بر خروج علیه حاکمان و مسلمانان فرا می‌خوانند. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع اسنادی، با نقد دلایل سلفیه جهادی از طریق منابع اهل سنت، عدم تبعیت آنان از سلف صالح را اثبات می‌کند و ماهیت حقیقی این جریان را روشن می‌سازد.

معرفی سلفیه

سلف در لغت، به معنای گذشتگان و پیشینیان است (دهخدا، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۷۰۶؛ عزیری، ۱۳۹۵، ص ۱۸). در اصطلاح، نام فرقه‌ای است که با تمسک به اسلام، خود را پیرو سلف صالح می‌دانند و در اعمال، رفتار و اعتقادات خود، سعی بر تابعیت از پیامبر اسلام ﷺ، صحابه و تابعین دارند. این جریان فکری، با استناد به حدیث «خیر القرون قرنی، ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم...» (خلیفات، ۱۴۳۵، ص ۱۷؛ السبحانی، ۱۳۸۶، ص ۳۳ و ۳۴)؛ بهترین امت من، کسانی هستند که هم عصر من‌اند، سپس مردمی که پس از آنان می‌آیند، سپس مردمی که بعد از آن گروه می‌آیند، معتقدند که فهم سلف صالح سه قرن اول هجری، از همه فهم‌ها - متلکمان،

فلاسفه، عرفا و دیگر مذاهب -، بهتر و خالص‌تر و به حقیقت نزدیک‌تر است. علاوه بر این، آنان با تکیه بر تفسیری که از توحید ارائه می‌دهند، بسیاری از مسلمانان را کافر و مهدورالدم می‌دانند. ایده تکفیر میان مسلمانان، با خوارج آغاز شد و بعدها ابن تیمیه در قرن هفتم آن را پی گرفت و به تکفیر بسیاری از مسلمانان پرداخت؛ اما تکفیر وی، از مرز نظریه پیش نرفت و در حوزه عمل، به اباحه خون و مال مسلمانان نینجامید (زاهدی، ۱۳۹۱، ص ۹ و ۱۰). سال‌ها بعد از ابن تیمیه، که تقریباً سخنان او به فراموشی سپرده شده بود، در قرن چهاردهم هجری نیز تفکر ابن تیمیه به شمال افریقا وارد شد و حسن البناء تحت تأثیر این تفکر، اخوان المسلمین را تأسیس کرد (فرمانیان، ۱۳۹۵، ص ۱۳ و ۱۴). اما پس از ترور حسن البناء، مشکلات و بی‌نظمی‌هایی در اخوان المسلمین به وجود آمد که با پیوستن سید قطب به آنان، این خلأ جبران شد (فاطمی نژاد، ۱۳۹۴، ص ۱۳-۲۹). سید قطب با توجه به اوضاع حاکم بر سرزمین‌های اسلامی، که به شدت دچار عقب‌ماندگی علمی، فرهنگی، اقتصادی شده بودند و عده‌ای برای رفع این مشکل راه تجددگرایی و غرب‌زدگی را پیش گرفته بودند، برای کمک به رفع مشکل، شعار برگشت به آموزه‌های قرآن و سنت را سرلوحه خویش قرار داد و برای ایجاد انگیزه و حرکت در مسلمانان، اقدام به نوشتن کتاب *معالم فی الطریق* کرد و در آن، چهار مفهوم جاهلیت، کفر، هجرت و جهاد را تبیین نمود که متأسفانه به دلیل عدم بهره‌مندی صحیح، دستاویزی، برای ایجاد جریان‌های تند و تکفیری با نام سلفیه جهادی گردید که به تکفیر همه مسلمین جهان پرداخته‌اند و با عنوان جهاد و هدف تشکیل حکومت اسلامی، دست به کشتار بی‌رحمانه مسلمین جهان زده‌اند و ریختن خون مسلمانان جهان را نه فقط جایز، بلکه واجب می‌دانند (فرمانیان، ۱۳۹۳، ص ۱۳-۱۴ و ۳۷-۳۸). سلفیان جهادی برای تکفیر حکومت‌ها و مسلمانان، دلایلی ارائه داده‌اند که در این مقاله به تبیین آن‌ها پرداخته می‌شود.

دلایل سلفیه جهادی بر کفر حاکمان اسلامی و مردم سرزمین‌های اسلامی

همان‌گونه که بیان شد، افکار سید قطب، بیشترین تأثیر را بر شکل‌گیری سلفیان جهادی داشته است. یکی از این اندیشه‌ها که بسیار حائز اهمیت است، تقسیم جوامع به دو دسته جوامع جاهلی و جوامع اسلامی است. جوامع جاهلی، جوامعی است که در آن شریعت اسلامی اجرا نمی‌شود و ساکنان آن از مرکز فرماندهی اسلامی دستور نمی‌گیرند و فرمان نمی‌برند (سید قطب، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۸۵۲). جوامع اسلامی نیز جوامعی است که در آن مسلمانان، ایمان عملی به اسلام دارند و به اسلام با تمام لوازمش مؤمن‌اند و حکومت در آن، فقط از آن خداوند است و هیچ کس دیگری حق حاکمیت را ندارد، مگر به اذن خدا (همان، ص ۸۴۹).

وی بر اساس این تعریف، تمام جوامع امروزی را جامعه جاهلی و کافر می‌شمرد (همان، ص ۲۰) و با ارائه این نظر، به توسعه معنایی مفهوم کفر می‌پردازد؛ زیرا تمام جوامع اسلامی را کافر می‌پندارد. سید قطب پس از بیان جامعه جاهلی، به مخاطبان خود چنین القا کرد که هر کس در جاهلیت به سر ببرد، فاقد «اصل اسلام» است (فرمانیان، ۱۳۹۷، ص ۳۴-۳۵). از این رو می‌گوید مسلمانان باید از جامعه جاهلی (دارالحراب) هجرت کنند و برای رهایی برادران مسلمان خویش (آنان که نمی‌توانند هجرت کنند)، علیه مسلمانان گناهکار، جهاد کنند تا جامعه را از جاهلیت نجات دهند (همان، ص ۸۵۳-۸۵۵). اما از سوی دیگر، چون به اعتقاد او، اصلاح جوامع اسلامی و رفع مشکلات جوامع بشری در گرو استقرار حاکمیت اسلام است و تا زمانی که اسلام حاکم نباشد، نمی‌توان مشکلات جامعه جاهلی کنونی را برطرف کرد، هدف نخستین اسلام، نفی و از میان برداشتن نظام‌ها و حکومت‌هایی است که بر اساس حاکمیت و سلطه بشر بر بشر و بر اساس بندگی انسان بر انسان استوار شده است؛ زیرا همگی این حکومت‌ها و حاکمان آن کافرند. سید قطب برای این ادعای خود، دلایلی را مطرح می‌کند که به بیان آن می‌پردازیم.

الف) سید قطب و به تبع او سلفیان جهادی، حاکمان بلاد اسلامی را به دو دلیل کافر می‌دانند: اول، به دلیل اجرا نکردن احکام الهی و دوم، به سبب اجرای قوانین بشری و جایگزینی قوانین وضعی به جای قوانین الهی.

دلیل اول: اجرا نکردن احکام الهی

سلفیه جهادی با استناد به آیات سوره مائده، حکم به کفر حاکمان کشورهای اسلامی می‌دهند؛ زیرا آنان (حاکمان) مرتکب «نواقض الاسلام» شده‌اند؛ چرا که از نظر آن‌ها (سلفیه جهادی) عمل جزء ایمان است و حاکمان کشورهای اسلامی به اسلام عمل نمی‌کنند. سید قطب می‌گوید: آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱ و آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲ و همچنین آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۳ بر کفر حاکم دلالت دارد؛ زیرا چنانکه در این آیات به آن تصریح شده است، شخصی که بما انزل الله حکم نکند، کافر، ظالم و فاسق است و کفر، با ترک الوهیت یزدان حاصل می‌شود که این هم مجسم در ترک شریعت و قانون خداست. ظلم نیز با وادار کردن و کشاندن مردمان به پیروی از شریعتی و قانونی جز شریعت و قانون یزدان پدید می‌آید، فسق هم با خروج از برنامه یزدان و رفتن به راهی جز راه یزدان حاصل می‌گردد. وی در ادامه می‌گوید:

اگرچه، این آیات در خصوص کفار نازل شده است؛ ولی آیات اطلاق دارد و شامل همه کسانی که به غیر ما انزل الله، حکم کنند، می‌شود. لذا این آیات بر هر کس از اهل قبله که از روی کراهت، بغض یا خفیف شمردن آیات الهی، بما انزل الله، عمل نمی‌کنند و یا کسانی که قوانین بشری را در زمان فعلی، بهتر از قوانین

۱. مائده، آیه ۴۴.

۲. مائده، آیه ۴۵.

۳. مائده، آیه ۴۷.

الهی می‌دانند و بما انزل الله حکم نمی‌دهند نیز منطبق است. بنابراین، حاکمان اسلامی چون به غیر ما انزل الله حکم می‌کنند، کافر و از اسلام خارج می‌باشند. علاوه بر این، حتی مسلمانانی که به خاطر سهل‌انگاری به غیر ما انزل الله حکم کنند، کافر محسوب می‌گردند (سید قطب، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۴۴۶ - ۴۵۲).

دلیل دوم: پایبندی به قوانین وضعی و بشری

دومین دلیلی که سلفیه جهادی بر کفر حاکم ارائه می‌دهد، اجرای قوانین بشری به جای قوانین الهی است. آنان با استناد به فتوای ابن تیمیه ذیل آیه ﴿مَنْ لَمْ يَحْكَمْ...﴾ که می‌گوید: «و الانسان متى حلل الحرام المجمع عليه أو حرم الحلال المجمع عليه أو بدل الشرع المجمع عليه كان كافرا باتفاق الفقهاء؛ (ابن تیمیه، ۱۴۲۵، ج ۳، بخش ۲، ص ۲۶۷)؛ و انسان هر زمانی که حرامی را حلال کند که همه بر حرمت آن اجماع دارند، یا حلالی را حرام کند که همه بر حلیت آن اجماع دارند، یا این‌که حکم شرعی اجماعی را عوض کند، به اتفاق فقها کافر است» و فتوای دیگر او که می‌گوید: «فن استحل أن يحكم بين الناس بما يراه هو عدلاً من غير اتباع لما أنزل الله فهو كافر (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۱۳۰)؛ اگر کسی بخواهد بدون تبعیت از آنچه خدا نازل کرده، بین مردم به آنچه خود حلال می‌داند حکم کند، پس کافر است»، براین باورند که حاکمان به علت وضع قانون، کافر هستند؛ زیرا جعل قانون یا همان تشریح حکم، مختص خداوند است و هیچ کس غیر از خداوند، اجازه وضع قانون ندارد. سید قطب نیز ذیل تفسیر آیه ﴿إِن الْحُكْمُ لِلَّهِ إِلَّا لِمَنْ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾^۱ می‌گوید:

فرمانروایی، مختص خداست؛ زیرا الوهیت، تنها مختص اوست و حاکمیت و فرمانروایی از ویژگی‌های الوهیت است. بنابراین، کسی که در حاکمیت و فرمانروایی ادعای حق کند، به این معنا که شریعت خدا را از حاکمیت کنار بزند و

۱. «فرمانروایی، فقط از آن خداست. خدا دستور داده که جز او را نپرستید» (یوسف، آیه ۴۰).

قوانین را از سرچشمه دیگری بنخواهد و برگیرد، قطعاً کافر گردیده است؛ زیرا حاکمیت، مختص خدای یگانه است و مردمان فقط می‌توانند قوانینی را که یزدان با سلطه و قدرت خود وضع و تعیین فرموده است، پیاده و اجرا کنند؛ و حق حاکمیت ندارند.

بنابراین، هیچ کس غیر از خداوند، اجازه تشریح ندارد، چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی؛ زیرا خداوند، حق تشریح را به بشر واگذار نکرده است و اگر کسی در مقابل خداوند به قانون‌گذاری بپردازد، در مقابل حاکمیت خداوند قرار گرفته و کافر گردیده است و چون حاکمان کشورهای اسلامی به وضع قوانین پرداخته‌اند، در مقابل حاکمیت خداوند قرار گرفته و کافر گردیده‌اند (سید قطب، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۱۰۷۵-۱۰۷۶).

نقد و بررسی علمای اهل سنت

دیدگاه سلفیه جهادی در کفر حاکم، با اشکالاتی روبه‌روست که در دو بخش به آن پاسخ می‌دهیم:

الف) بخش اول: در این بخش به بیان تفسیر ابن عباس و بزرگان صحابه و سلف، از آیه می‌پردازیم و بیان می‌کنیم که آن‌ها این آیه را برخلاف دیدگاه سلفیه جهادی، به «کفر دون کفر» تأویل برده‌اند و تکفیر حاکم را جایز نمی‌دانند.

۱. تفسیر ابن عباس از آیه ﴿مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾

نزد سلفیه، سلف از جایگاه بالایی برخوردار است. از مهم‌ترین شخصیت‌های صحابه، ابن عباس است که اقوال و گفتارش برای سلفیه، حجت است. وی در تفسیر آیه ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ...﴾^۱ می‌گوید:

۱. مائده، آیه ۴۴.

من جحد ما انزل الله فقد کفر، و من اقر به لم یحکم به فهو ظالم فاسق (طبری، ۱۴۱۲هـ.ق، ج ۱، ص ۱۶۶؛ نسفی، ۱۴۱۶هـ.ق، ج ۱، ص ۴۱۲)؛ اگر کسی آنچه را که خداوند نازل کرده است انکار کند، کافر است؛ اما اگر کسی به ما انزل الله اعتقاد دارد، ولی به آن عمل نمی‌کند، کافر نیست؛ بلکه ظالم و فاسق است.

۲. تفسیر بزرگان اهل سنت و سلفیه از آیه ﴿مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾

سید محمد رشیدرضا ذیل آیه می‌گوید:

منعی نیست که این آیه در رابطه با کفر اکبر شخصی باشد که حکم ما انزل الله را انکار می‌کند، سپس به غیر ما انزل الله عمل می‌نماید، پس قطعاً او کافر است؛ اما کسی حکم ما انزل الله را انکار نمی‌کند و از روی جهالت و... آن را ترک می‌کند، کافر نیست؛ بلکه عاصی و گنهکار است (رشیدرضا، بی تا، ج ۵، ص ۳۳۴-۳۳۵).

فخر رازی نیز ذیل این آیه می‌گوید:

کسی که با قلب و لسان و عمل، به انکار بما انزل الله بپردازد، کافر است؛ اما کسی که با قلب و لسان حکم ما انزل الله را بپذیرد، مگر در زمان عمل، به گونه‌ای که مضاد آن را انجام دهد، او حاکم بما انزل الله است؛ ولی در عمل آن را ترک کرده است و این آیه، شامل چنین فردی نمی‌شود. بنابراین، گناه سبب خروج از دین و کفر مؤمنین (مادامی که انکار با قلب و لسان نکرده باشند) نمی‌شود (فخر الدین الرازی، ۲۰۰۵م، ج ۴، ص ۲۴۳۴).

ابن کثیر نیز در تفسیر خود، قول ثوری و سدی را در رابطه با این آیه بیان می‌کند می‌گوید که آنان معتقدند منظور از کفر در آیه، کفر اکبر (کفر به خدا و ملائکه و کتب و رسل) نیست و این کفر، سبب خروج از آیین نیست؛ زیرا به انکار حکم الهی پرداخته است؛ اما زمانی که به انکار حکم و به غیر ما انزل الله نیز عمل کند، قطعاً کافر خواهد بود (ابن کثیر، ۲۰۰۸م، ج ۲، ص ۵۹).

بنابراین، با توجه به آنچه از تفاسیر بیان شد، منظور از کفر در این آیه، کفر اصغر است که به معنای اکبرالمعاصی بودن است و این کفر، سبب خروج شخص از دایره اسلام نمی‌شود.

ب) بخش دوم: همان‌طور که بیان شد، تکفیری‌ها وضع قوانین بشری را جایز نمی‌دانند و مصداق حکم به غیر ما انزل الله و کفر می‌شمارند و برای مشروعیت بخشی به اقدامات خود و اذهان عمومی، به فتاوی‌ای ابن تیمیه استناد می‌کنند و بنابر فتوای او، حاکمان ممالک اسلامی را کافر می‌شمارند.

در پاسخ به آن‌ها باید بگوییم که ابن تیمیه ذیل آیه ﴿وَمَنْ لَمْ يَخُصَّمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ تصریح کرده است کسی که به حلیت غیر ما انزل الله قائل شود، کافر است؛ به عبارتی، فتوای بر حلال بودن امری دهد که در شریعت وارد نشده است (ابن تیمیه، ۱۴۲۵، ج ۳، بخش ۲، ص ۲۶۷) و امروزه، هیچ‌یک از حاکمان ممالک اسلامی به این امر قائل نیستند که حلال قطعی خداوند، حرام باشد. بنابراین، هیچ‌یک از حاکمان ممالک اسلامی، کافر نیستند.

از طرفی، با رجوع به آیات قرآن، در می‌یابیم که تکفیر حاکمان به دلیل وضع قانون، شرایطی دارد که فقط در صورت تحقق یافتن آن شرایط، می‌توان به کفر آنان حکم کرد. این شرایط عبارت‌اند از:

۱. حاکم با علم قطعی به حکم شرعی، برخلاف آن فتوا دهد: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾^۱.

زمانی که حاکم، حرام قطعی را حلال بشمارد یا این‌که حلال قطعی را حرام بداند، کافر گردیده است. ابن‌کثیر در این باره می‌گوید: «فمن ترك الشرع المحکم المنزل علی محمد بن عبدالله خاتم الانبياء و تحاکم الی غیره من الشرائع المنسوخه کفر» (ابن‌کثیر،

۱. «با آن‌که در دل به آن یقین آورده بودند؛ ولی از روی ستم و برتری‌جویی انکارش کردند»، (نمل، آیه ۱۴).

بی‌تا، ج ۱۳، ص ۱۳۹؛ کسی که امور شرعی قطعی و محکم را که بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده است، با علم ترک کند، دچار کفر گردیده است».

۲. حاکم، حکم غیر خدا را با حکم خداوند مساوی بداند؛ همان‌گونه که خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا﴾^۱.

۳. حاکم، حکم غیر خدا را بر حکم خدا برتری بدهد؛ همان‌گونه که در قرآن آمده است: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۲.

با توجه به شرایط ذکرشده، مشخص می‌شود که هیچ‌یک از حاکمان اسلامی، دارای این شرایط نیستند. بنابراین، نمی‌توان حکم کفر را بر آن‌ها جاری کرد. علاوه بر این، اگر قانونی در برخی کشورهای اسلامی وضع شد که از مصادیق احکام جاهلی بود، باید متذکر شد که هر جاهلیتی، موجب کفر و خروج از اسلام نیست؛ زیرا هر قانونی که حاکم بنویسد یا اجرا کند، اگرچه اعتبار شرعی نداشته باشد، مادامی که مخالف احکام الهی نباشد، امری جایز شمرده می‌شود؛ حتی اگر از قوانین غربی اخذ شده باشد. بنابراین، نمی‌توان صرف وضع قانون یا اجرای آن توسط حاکم، او را کافر خطاب کرد (فرمانیان، ۱۳۹۷، ص ۴۰-۴۲).

افزون بر این، اگر هم قانونی را حکم غیر ما انزل الله بدانیم، باز هم نمی‌توان طبق آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾، حاکمان ممالک اسلامی را کافر و خارج از شریعت دانست؛ زیرا هم در روایات آمده است و هم مفسران ذیل آیه، مراد از کفر را «کفر اصغر» دانسته‌اند که به خروج از دین نمی‌انجامد. (رشید رضا، بی‌تا، ج ۶، ص ۳۳۴-۳۳۵؛ فخرالدین الرازی، ۲۰۰۵م، ج ۴، ص ۲۴۳۴؛ ابن‌کثیر، ۲۰۰۸م، ج ۲، ص ۵۹)؛ چنانکه ابن‌عباس نیز ذیل آیه می‌گوید: «لیس بکفر ینقل عن المله؛ مراد از کفر در آیه، کفری

۱. بقره، آیه ۲۲.

۲. مائده، آیه ۵۰.

نیست که باعث خروج از اسلام باشد». مفسران نیز قائل‌اند، فقط در صورتی که شخص برای تمرد و مقابله با فرمان خداوند، به آنچه در شرع وارد شده است، عمل نکند، کفر وی ثابت می‌شود (لطفی، پاییز ۱۳۹۷، ص ۷۴).

بنابراین، حاکمان بلاد اسلامی، صرف عمل نکردن به ما انزل الله، کافر نمی‌شوند و نمی‌توان آنان را تکفیر کرد، زیرا هیچ‌یک از حاکمان بلاد اسلامی، نمی‌گویند که ما آیات و احکام الهی را قبول نداریم؛ بلکه به دلیل سستی یا از روی هوای نفس یا غرب‌زدگی به آن عمل نمی‌کنند؛ بلکه نهایت چیزی که می‌توان درباره آنان گفت این‌که حاکمان، فاسق و ظالم هستند.

دلایل سلفیان جهادی بر کفر کسانی که در کفر کافران شک می‌کند

مورد دیگری که سلفیان جهادی، حکم به تکفیر آنان می‌کند، درباره کسانی است که در کفر کافران شک کنند یا آنان را تکفیر نکنند؛ زیرا سلفیان جهادی بنا بر قاعده «من لم یُکفر الکافر أو شک فی کفرهم أو صحح مذهبهم فهو کافر؛ کسانی که کافران و مشرکان را تکفیر نکنند یا در کفر آنان شک کنند، کافر می‌شمارند»، معتقدند اگر مسلمانی، کافر یهودی یا مسیحی یا مجوسی را تکفیر نکند یا در کفرشان شک کند یا مسلمانان مرتد را تکفیر نکند یا حتی در کفر مرتد شک کند یا مسلمانی که نواقض اسلام را مرتکب شود، تکفیر نکند یا به کفر آن‌ها شک کند، کافر می‌گردد و از جرگه اسلام خارج می‌شود. آنان این قاعده را بر مسلمانان منطبق می‌کنند و آنان را به سبب تکفیر نکردن مسلمانان دیگر، کافر شمرده، و خون و مالشان را مباح می‌شمارند، که نتیجه چنین عملکردی، قتل عام مسلمانان است که امروزه جهان اسلام را فراگرفته و اسلام‌هراسی را در جهان به دنبال داشته است.

سلفیان جهادی برای اثبات این قاعده، دلایلی ذکر کرده‌اند که عبارت‌اند از:

۱. التزام نداشتن به این قاعده، سبب تکذیب خداوند و ردّ قرآن خواهد بود.

۲. التزام نداشتن به این قاعده، سبب ردّ سنت پیامبر ﷺ خواهد بود (فرمانیان، ۱۳۹۷، ص ۳۱۷ - ۳۲۰).

برای تبیین بیشتر ادله سلفیان و پاسخ به مدعی آنان، هریک از ادله را جداگانه بررسی می‌کنیم.

دلیل اول: تکذیب خداوند و ردّ قرآن با تکفیر نکردن کافر

سلفی‌ها معتقدند التزام نداشتن به قاعده «من لم یُکفّر الکافر» منجر به تکذیب خداوند و ردّ کتاب خواهد شد؛ یعنی اگر شخص مسلمان، مسلمانی را که توسل یا استغاثه انجام دهد، تکفیر نکند، مساوی با کفر وی خواهد بود. آن‌ها برای مستند کردن این قاعده، به آیاتی از قرآن استناد می‌کنند که به شرح زیر است (فرمانیان، ۱۳۹۷، ص ۳۱۹ - ۳۲۰):

آیه اول

سلفیان جهادی با توجه به آیه «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»^۱ معتقدند که شخص، وارد اسلام نمی‌شود مگر با دو دلیل:

۱. کفر به طاغوت که همان تکفیر طاغوت و تکفیر پرستش‌کنندگان آن است؛
۲. ایمان به خدا.

بنابراین، کسی که طاغوت را تکفیر نکند، به خداوند ایمان نیاورده و لذا وارد اسلام نشده است و این نص، قرآنی بر قاعده «و من لم یکفر» منطبق است (شریفات، ۱۳۹۶، ص ۹ و ۱۳ - ۱۵).

نقد استدلال

در پاسخ به آنان باید گفت:

۱. بقره، آیه ۲۵۶.

اول: تمام مفسران اهل سنت، جمله «یکفر بالطاغوت» را به معنای نپذیرفتن آن تفسیر کرده‌اند. طبری در تفسیر آیه می‌نویسد:

فمن یجحد ربوبیة کل معبود من دون الله فیکفر به؛ وَیُؤْمِنُ بِاللّٰهِ یقول: و یصدق باللّٰه أنه إلهه و ربه و معبوده، ﴿فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ یقول: فقد تمسك بأوثق ما یتمسك به من طلب الخلاص لنفسه من عذاب الله و عقابه (طبری، ۱۴۱۲هـ.ق، ج ۳، ص ۱۳).

هر کس که ربوبیت هر معبودی غیر از خداوند را انکار کند و به آن معبودان کفر بورزد و به خدا ایمان داشته باشد یعنی تصدیق کند که خدا تنها معبود پروردگار جهانیان است، در آن صورت به عروة الوثقی چنگ زده است؛ یعنی به مطمئن‌ترین چیزی تمسک کرده‌اید که شما را از عذاب و عقاب الهی ایمن خواهد ساخت.

ابن کثیر نیز در تفسیر آیه می‌نویسد که «أى من خلع الأنداد و الأوثان و ما یدعو إلیه الشیطان من کل ما یعبد من دون الله، و وحدالله فعبده وحده، و شهد أنه لإله إلهه، ﴿فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ أى فقد ثبت فى أمره، و استقام على الطريق المثلى، و الصراط المستقیم...؛ ﴿فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ﴾ به معنای خلع و جدا کردن شرک و بت‌ها از خود، و به عبارت دیگر رهایی از شریک قرار دادن و بت پرستی و هر آنچه شیطان برای عبادت غیر خدا به آن دعوت می‌کند و یکی دانستن خداوند که در نتیجه، فقط باید او را پرستید، و شهادت بدهد که هیچ معبودی وجود ندارند مگر خداوند تبارک و تعالی».

ابن کثیر، کفر به طاغوت را به دوری جستن و رهایی یافتن از شریک قرار دادن و بت پرستی معنا می‌کند (ابن کثیر، ۱۴۱۹هـ.ق، ج ۱، ص ۵۲۲).

بغوی در تفسیر آیه مذکور می‌نویسد که «هر کس به طاغوت کفر بورزد (منظور از طاغوت شیطان است) و به خدا ایمان بیاورد، به تحقیق به ریسمان محکم الهی تمسک جسته و خود را ایمن گردانیده است» (بغوی، ۱۴۲۰هـ.ق، ج ۱، ص ۳۵۰).

بنابراین، طبق تفاسیر اهل سنت، کفر به طاغوت، به ترک طاغوت تفسیر شده نه تکفیر طاغوت؛ از این رو برداشت سلفیان تکفیری از آیه اشتباه است و چنین آیه‌ای نمی‌تواند مدرک قاعده «من لم یکفر» قرار گیرد.

دوم: برخلاف تصور سلفی‌های تکفیری، صرف مقدم شدن «کفر به طاغوت» بر «ایمان به خدا» در آیه، نمی‌توان نتیجه گرفت که اگر مسلمانی به طاغوت کفر نوردد، از اسلام خارج شده است؛ زیرا در بعضی آیات مانند «وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»^۱، صرف اسلام، سبب تمسک به عروۃ الوثقی معرفی شده و از کفر به طاغوت، سخنی به میان نیامده است و در برخی آیات دیگر مانند: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...»^۲، ایمان به خدا پیش از کفر به طاغوت آمده است. بنابراین، صرف تقدم «کفر به طاغوت» بر «ایمان به خدا»، نمی‌توان گفت کسی که طاغوت را تکفیر نکرده، اسلام نیاورده است.

سوم: باید توجه داشت که ایمان در آیه ۲۵۶ بقره، به معنای اسلام نیست؛ همان‌گونه که در آیه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۳، بین ایمان و اسلام فرق گذاشته شده و ایمان، مرتبه‌ای بالاتر از اسلام معرفی شده است. چنان‌که ابن شهاب زهری در ذیل این آیه می‌گوید که «منظور از اسلام، شهادتین و منظور از ایمان، عمل است». شعیب الأرئووط از علمای سلفی در توضیح کلام زهری می‌نویسد: «إن الإسلام، الكلمة، أى النطق بالشهادتين، والایمان: العمل به من العتقاد والعمل بالجوارح؛ (ابوداود، ۱۴۳۰، ج ۷، ص ۷۲)؛ مراد از کلمه - در تعریف اسلام، جاری کردن شهادتین بر زبان است و مراد از ایمان، عمل به

۱. لقمان، آیه ۲۲.

۲. نحل، آیه ۳۶.

۳. حجرات، آیه ۱۴.

شهادتین است که اعم از اعتقاد قلبی و عمل به جوارح می‌باشد». طبری نیز در تفسیر خود از بین اقوال مختلف، نظر زهری را برگزیده و اسلام ظاهری را از آیه برداشت کرده است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶، ص ۹۰).

از تفکیک بین ایمان و اسلام در آیه فوق، روشن می‌شود که ممکن است کسی مسلمان باشد، اما به ایمان - که بالاتر از اسلام است - نرسیده باشد. از این رو در بحث ارتباط بین کفر به طاغوت و ایمان به خدا نیز می‌توان گفت کسی که کفر به طاغوت نداشته باشد، هر چند خود را از بالاترین درجه ایمان محروم کرده است، از دایره اسلام بیرون نیست.

بنابراین، با توجه به آنچه بیان شد، مشخص می‌شود که عدم تکفیر طاغوت، سبب خروج از اسلام نمی‌گردد.

آیه دوم

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...﴾^۱

نحوه استدلال به این آیه، چنین است که خداوند به دوری و اجتناب از طاغوت فرمان داده است و اجتناب مطلوب، صرف اجتناب از طاغوت نیست؛ بلکه علاوه بر آن (دوری جستن)، نباید طاغوت را عبادت کرد و دلیل آن این آیه است: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ﴾^۲.

در تفسیر آیه، برخی سلفی‌های تکفیری، اجتناب از طاغوت را به معنای بغض و عدوات و کینه و سب طاغوت تفسیر کرده‌اند و برخی دیگر از گروه‌های تکفیری، معتقدند برای تحقق اجتناب از طاغوت، علاوه بر تکفیر طاغوتیان، باید علیه آنان

۱. نحل، آیه ۳۶.

۲. «و کسانی که اجتناب دارند از طاغوت، از این‌که او را بپرستند و به سوی خدا باز می‌گردند، ایشان (نزد خدا) بشارت دارند. پس بندگان مرا بشارت بده» (زمر، آیه ۱۷).

اقدام به جهاد کرد. از نظر آنان اگر کسی ظاهراً کفر به طاغوت داشته باشد، ولی در مقام عمل، جهاد و قتالی علیه طاغوت نداشته باشد، ایمانش هیچ فایده‌ای ندارد و حقیقی نیست و چنین فردی منافق است.

نقد استدلال

در پاسخ به سلفیان جهادی، باید بگوییم که هیچ‌یک از مفسران اسلامی، چنین برداشتی از این آیه نداشته‌اند که اجتناب از طاغوت را به معنای تکفیر کردن و جهاد و قتال با طاغوت بدانند. طبری در تفسیر آیه می‌نویسد:

و لقد بعثنا أيها الناس في كل أمة سلفت قبلكم رسولاً كما بعثنا فيكم بأن اعبدوا الله وحده لا شريك له وأفردوا له الطاعة وأخلصوا له العبادة، وَاجْتَنَبُوا الظَّالِمِينَ يقول: وابعدوا من الشيطان، واحذرو أن يغويكم ويصدكم عن سبيل الله ففضلوا (طبری، ۱۴۱۲هـ.ق، ج ۱۴، ص ۷۱).

میان هر امتی از امت‌های گذشته، پیغمبری را همان‌گونه که برای شما فرستادیم، برانگیختیم که فقط خدای یگانه و بی‌شریک را پرستش کنید و در عبادت خود اخلاص داشته باشید و از طغیانگری کناره‌گیری کنید. یعنی از شیطان دوری بجویید و برحذر باشید که شما را فریب ندهد تا این‌که گمراه نشوید.

بغوی در تفسیر این آیه می‌نویسد که «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَي: كما بعثنا فيكم، أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنَبُوا الظَّالِمِينَ، وَهُوَ مَعْبُودٌ مِنْ دُونِ اللَّهِ (بغوی، ۱۴۲۰هـ.ق، ج ۳، ص ۷۹)؛ میان هر امتی، همان‌گونه که بر شما فرستادیم، پیغمبری برانگیختیم که فقط خدا را پرستید و از طغیانگری کناره‌گیری کنید؛ و طاغوت به معنای معبود غیر الهی است». آلوسی در تفسیر آیه می‌نویسد:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ مِنَ الْأُمَّةِ الْخَالِيَةِ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنَبُوا

الطَّاعُوتَ هُوَ كُلُّ مَا يَدْعُو إِلَى الضَّلَالَةِ، وَ قَالَ الْحَسَنُ: هُوَ الشَّيْطَانُ، وَ الْمُرَادُ مِنَ اجْتِنَابِهِ اجْتِنَابُ مَا يَدْعُو إِلَيْهِ (آلوسی، ۱۴۱۵ ه.ق. ج. ۷، ص ۳۷۷).

در این سخن خداوند که «میان هر امتی از امت‌های گذشته پیغمبری برانگیختیم که فقط خدا را پرستید و از طغیانگری کناره‌گیری کنید»، طاغوت هر کسی است که به گمراهی و ضلالت دعوت کند. حسن بصری درباره طاغوت گفته است مراد از آن، شیطان است و مراد از اجتناب از طاغوت، دوری جستن از کسی است که به طاغوت دعوت می‌کند.

بنابراین، با توجه به تفاسیر علمای اهل سنت، به خوبی روشن شد منظور از اجتناب از طاغوت، دوری جستن از طاغوت است نه تکفیر و جهاد علیه طاغوت و بر فرض این که منظور از اجتناب طاغوت، اجتناب از عبادت طاغوت باشد، باز هم مدعای سلفیان تکفیری ثابت نمی‌شود؛ زیرا اجتناب از عبادت طاغوت، یک چیز است و تکفیر طاغوت، چیز دیگری (از دوری جستن پرستش طاغوت، تکفیر آن ثابت نمی‌شود). از این رو از این آیه قاعده «من لم یکفر» ثابت نمی‌شود.

دوم: اگر «اجتنبوا» به معنای تکفیر باشد، باید بر اساس آیاتی مانند ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾^۱ همه کسانی را که به باطل سخن می‌گویند یا مرتکب پلیدی می‌شود، تکفیر کرد؛ در حالی که هیچ کس قائل به این تفسیر نیست (فرمانیان، ۱۳۹۷، ص ۶۰).

علاوه بر این، مصداق طاغوت در آیه، محل اختلاف است و با مسئله‌ای که علما در آن اختلاف دارند، نمی‌توان کسی را تکفیر کرد و آنچه سلفیان تکفیری عنوان طاغوت را بر آن منطبق می‌کنند، صحیح نیست و در نظر مسلمانان، چنین شخصی نهایتاً مسلمان فاسق است نه طاغوت. بنابراین، مدعای سلفیان تکفیری از آیه، صحیح نیست. (همان، ص ۳۲۹).

۱. «بنابراین از پلیدی بت‌ها و از گفتار باطل دوری گزینید»، (حج، آیه ۳۰).

دلیل دوم: مخالفت با سنت پیامبر ﷺ در صورت عدم تکفیر کافر

از روایاتی که برخی سلفیان تکفیری، آن را مدرک قاعده «من لم یكفر» می دانند و از آن در تکفیر مسلمانان استفاده می کنند، عبارت است از:

روایت اول

عن ابی هریره عن رسول الله ﷺ قال: «أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله ويؤمنوا بي وبما جئت به فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله» (القشيري النيشابوري، ۱۴۳۱هـ، ص ۴۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۵، ص ۲۴۳).

از ابوهریره از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند: با مردم می جنگم تا زمانی که شهادت به وحدانیت خداوند و ایمان به رسالت من بیاورند. پس هنگامی که چنین کنند، خون آن ها مصون و اموالشان محترم خواهد بود، مگر این که حق الهی را رعایت نکنند که در آن صورت، قاعده مذکور در حق آن ها منتفی می شود.

نحوه استدلال تکفیری ها

أن النبي ﷺ أن يقاتل المشركين حتى يوحدوا الله ويؤمنوا بما جاء به، وأول ما بعث به البراءة من المشركين و تكفيرهم و تسفيه أحلامهم قال تعالى ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ...﴾ فعصمه الدم لا تكون إلا بتكفير المشركين و البراءة منهم فيخرج من المدلول الحديث كل من تلفظ بلا إله إلا الله و لم يؤمن بكل ما جاء به النبي ﷺ فكيف بمن لم يؤمن بالتوحيد الذي هو أصل دعوته و كيف يكون الإنسان مؤمناً بشيء و هو جاهل به.

پیامبر ﷺ از سوی خدا مأمور بود با مشرکان بجنگد تا دست از شرک بردارند و به خدا ایمان بیاورند. آن حضرت برای برائت جستن از مشرکان و تکفیر آن ها و نقش برآب کردن خواب هایی که دیده اند، مبعوث شده است. خداوند می فرماید:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ...﴾. بنابراین، مصون بودن خون و حفظ آن محقق نمی‌شود، مگر به تکفیر مشرکان و برائت جستن آن‌ها. لذا هر کس کلمه «لا اله الا الله» را بر زبان جاری کرده است و به هر آنچه پیامبر ﷺ آورده، ایمان نیاورده باشد، از مدلول حدیث خارج می‌شود (یعنی مصون نیست) و به طریق اولی کسی که به توحید، که اصل دعوت انبیاست، ایمان نیاورده باشد، از مدلول حدیث خارج است (إنما ينحصر الأمر في اعتناق الإسلام بإعلان الشهادتين) (ر.ک: کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۹؛ بخاری، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۸).

نقد استدلال

۱. طبق مبنای مشهور، شهادتین برای اجرای احکام اسلامی، کافی است و هیچ قید و شرط دیگری ندارد. چنانکه در روایت مذکور نیز شرط تحقق اسلام، جاری کردن شهادتین است (النووی، بی‌تا، ص ۱۴۹؛ کلینی، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۶۶).
۲. ایمان در این حدیث، به معنای قبول رسالت پیامبر اکرم ﷺ است؛ زیرا بنابر دیدگاه ابن تیمیه هر جا ایمان و اسلام، جدا آورده شوند، هر دو به یک معنا هستند.
۳. بنا به گفته نووی، شخصی که شهادتین را بر زبان جاری کند، لازم نیست از مخالفان اسلام تبری جوید: «أما إذا أتى بالشهادتين فلا يشترط معهما أن يقول وأنا بريء من كل دين خالف الإسلام إلا إذا كان من الكفار الذين يعتقدون اختصاص رساله نبينا ﷺ إلى العرب فإنه لا يحكم بإسلامه إلا بأن يتبرأ» (النووی، بی‌تا، ص ۱۴۹).
۴. این روایت بر مسلمانان قابل انطباق نیست؛ زیرا همگی به خدا و پیامبر و آنچه او از طرف خدا آورده است، ایمان دارند.

روایت دوم

دومین روایتی که سلفی‌های تکفیری از آن علیه مسلمانان استفاده می‌کنند و از طریق آن در پی حجیت دادن به افعال خویش‌اند، روایت ذیل است:

وحدثنا سؤند بن سعید، وابن ابی عمر، قالوا: حدثنا مروان یعنیان الفزازی، عن ابی مالک، عن ابیه، قال: سمعت رسول الله ﷺ، یقول: «من قال: لا إله إلا الله وکفر بما یعبد من دون الله حرم ماله ودمه و حسابہ علی الله. کسی که «لا إله إلا الله» را بر زبان جاری کند و به معبود غیر الله کفر بورزد، جان و مالش بر دیگران حرام می شود (یعنی مصنون است) و حساب آن با خدا خواهد بود (شرفیات، ۱۳۹۶، ص ۳۳).

نحوه استدلال

إشترط النبي ﷺ لعصمه الدم و المال الکفر بما یعبد من دون الله و هو الکفر بالطاغوت كما أسلفت فیخرج من مدلول الحدیث کل من تلفظ بلا إله إلا الله و لم یکفر بما یعبد من دون الله.

پیامبر ﷺ شرط مصنون ماندن خون و مال شخص را، کفر ورزیدن به معبود غیر الهی دانسته است و این همان کفر به طاغوت است. لذا کسانی که کلمه «لا إله إلا الله» را بر زبان جاری کنند، ولی کفر به طاغوت نداشته باشند، جان و مالشان مصنون نخواهد بود (همان، ص ۳۲).

نقد استدلال

۱. کفر ورزیدن به طاغوت، غیر از تکفیر طاغوت است و گروه های تکفیری بین این دو خلط کرده اند. کفر ورزیدن به طاغوت، به معنای نپذیرفتن آن است و از این روایت نیز فقط معنای کفر ورزیدن به طاغوت فهمیده می شود نه تکفیر آن (ابن کثیر، ۱۴۱۹هـ.ق، ج ۱، ص ۵۲۲؛ بغوی، ۱۴۲۰هـ.ق، ج ۱، ص ۳۵۰).

۲. آنچه تکفیری ها طاغوت را بر آن منطبق می کنند، در نظر عموم طاغوت نیست و نهایتاً مسلمان فاسق و عاصی است (شرفیات، ۱۳۹۶، ص ۳۳).

دلیل سوم: اجماع

از ادله ای که تکفیری ها برای اثبات قاعده «من لم یکفر الکافر» ادعا کرده اند، اجماع

است. آن‌ها مدعی شدند که تبعیت از این قاعده، اجماعی است و التزام نداشتن به آن، مخالفت با اجماع علمای اسلام است (همان، ص ۳۴).

نقد استدلال

۱. اجماع بر عدم اجماع: چنین قاعده‌ای، نه تنها اجماعی نیست؛ بلکه سیره پیامبر ﷺ، صحابه، تابعین، تابعین تابعین و علمای سلف، بر خلاف این قاعده بوده است: الف) سیره پیامبر ﷺ: طبری بیان می‌کند که «در زمان پیامبر ﷺ، مسلمانان در تکفیر منافقان اختلاف کردند، اما هیچ‌وقت یکدیگر را تکفیر نکردند؛ درحالی‌که اگر چنین قاعده‌ای صحیح بود، پیامبر ﷺ و صحابه در عمل به آن اولی بودند» (طبری، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۱۲۴).

ب) سیره صحابه: در جریان مانعان زکات، میان خلیفه اول و دوم در جنگ با مانعان زکات اختلاف شد؛ ولی خلیفه اول، خلیفه دوم را به دلیل تکفیر نکردن مانعان زکات، تکفیر نکرد (شرفیات، ۱۳۹۶، ص ۳۸-۳۹).

ج) سیره تابعین: از چیزهای که نشان می‌دهد چنین قاعده‌ای هیچ‌گونه اصل و اساسی ندارد، عملکرد تابعین مانند امام احمد بن حنبل راجع به ائمه سه‌گانه دیگر است: و لذلك اختلف الإمام أحمد بن حنبل رحمه الله مع الأئمة الثلاثة في كفر تارك الصلاة فكان هو يكفره بينما كان الثلاثة لا يكفرونه، لكن أحمد رحمه الله لم يكفرهم و حاشاه رضي الله عنخ أن يكفر هؤلاء الأئمة الكرام؛ نظر امام احمد بن حنبل در مسئله تکفیر تارك نماز، با سه ائمه دیگر فرق می‌کرد. وی تارك نماز را کافر می‌دانست؛ درحالی‌که سه امام دیگر (شافعی، مالک، ابوحنیفه) تارك نماز را کافر نمی‌دانستند؛ ولی باین حال احمد بن حنبل هیچ‌یک از آن‌ها را تکفیر نکرد. طبیعتاً اگر چنین قاعده‌ای وجود داشت، احمد بن حنبل در عمل کردن به آن قاعده، سزاوارتر بود (فرمانیان، ۱۳۹۷، ص ۳۳۹-۳۴۰).

علاوه بر این، گاه میان سلف، اختلافات زیادی وجود داشت؛ با این حال هیچ‌گاه به تکفیر یکدیگر نمی‌پرداختند. چنانکه ابن تیمیه این مسئله را متذکر می‌شود و می‌نویسد: «سلف در بسیاری از مسائل با یکدیگر اختلاف داشتند؛ با این حال، هیچ‌یک یکدیگر را کافر، فاسق یا حتی عاصی نمی‌دانستند» (همان، ص ۳۴۰).

همان‌گونه که سلف در خصوص تکفیر حجاج بن یوسف ثقفی اختلاف کردند؛ مثلاً شعبی، حجاج را تکفیر کرد و برخی دیگر مانند ابوائل و محمد بن سیرین او را تکفیر نکردند و نقل شده است که وقتی از سفیان ثوری پرسیدند شهادت می‌دهی که حجاج و ابومسلم خراسانی در آتش هستند، گفته بود: نه (ابن کثیر دمشقی، ۱۳۹۸، ج ۹، ص ۱۳۶-۱۳۷).

با این حال، هیچ‌یک، یکدیگر را تکفیر نکردند؛ بلکه طاووس در این باره می‌نویسد: «عجباً لإخواننا من أهل العراق یسمون الحجاج مؤمناً؛ از برادران ما در عراق تعجب می‌کنم. حجاج بن یوسف ثقفی را مؤمن می‌شمارند؛ در حالی که در نظر وی کافر است». از عبارت طاووس، به خوبی روشن است که ایشان نه فقط مخالفان خود را تکفیر نکرد؛ بلکه آن‌ها را برادر خطاب کرده است. اگر چنین قاعده‌ای وجود خارجی داشت، حتماً به آن ملتزم می‌شد (ابن کثیر دمشقی، ۱۳۹۸، ج ۹، ص ۱۳۷).

بنابراین، قاعده «من لم یکفر الکافر»، نه فقط اجماعی نیست؛ بلکه اصل و اساسی در کتاب و سنت ندارد و فقط برداشت برخی علما بوده است و مراد آن‌ها از کافر در این قاعده، کافر اصلی از قبیل یهودی یا نصرانی است. از این رو ادعای سلفیه در اجماعی بودنش، صحیح نیست.

نتیجه

آثار سید قطب با توجه به فضای ملتهب جوامع اسلامی و برداشت غیر منطقی و غلط

عده‌ای از این آثار، سبب ایجاد جریان‌های تند سلفی گردید؛ اما ادله نقلی این جریان‌ها، اثبات ادعای آنان را نمی‌کند و آیات و روایات مورد استناد آنان، از ناحیه خود علمای اهل سنت نقد گردیده است. از نظر علمای اهل سنت، ادعای سلفیان جهادی در کفر حاکم، پذیرفتنی نیست؛ زیرا عدم اجرای قوانین الهی، مادامی که با انکار ما انزل الله همراه نباشد، سبب کفر فرد نمی‌گردد، و نهایتاً حاکم، فاسق و ظالم می‌گردد. به علاوه، وضع قوانین بشری، مادامی که مخالف شرع نباشد، امری جایز شمرده می‌شود.

همچنین دلایل سلفیان جهادی مبنی بر کفر کسی که کافر را تکفیر نمی‌کند نیز صحیح نیست؛ زیرا:

اولاً هیچ یک از مفسران، تکفیر را لازمه ایمان به خدا ذکر نکرده‌اند. علاوه بر این، منظور از تکفیر در آیه، پذیرفتن طاغوت است نه تکفیر آن.

ثانیاً در روایات، شرط اسلام، ذکر شهادتین است و برای اظهار دین، به تکفیر مخالف نیازی نیست؛ چنانکه علمای اسلام، انجام تکالیف شرعی و اقامه شعائر را علامت اظهار دین دانسته‌اند. ابن رجب حنبلی نیز در این باره می‌گوید: «أن الجمعة إنما يقصد بإقامتها إظهار شعار الإسلام؛ از مصادیق اظهار دین، اقامه نماز جمعه است» (حنبلی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۴۳۸).

ثالثاً ادعای سلفیان بر اجماعی بودن قاعده «من لم یکفر الکافر»، نه فقط صحیح نیست؛ بلکه اجماع بر عدم اجماع چنین قاعده‌ای است و این قاعده، هیچ اصل و اساسی در کتاب و سنت ندارد. بنابراین، دلایل سلفیان جهادی بر کفر حاکم و کفر کسانی که در کفر کافر شک می‌کنند، صحیح نیست.

بنابراین، برخلاف ادعاهایشان، نه فقط تبعیت از سلف صالح نکرده‌اند؛ بلکه مخالف سیره سلف، که عدم تکفیر اهل قبله است، عمل کرده‌اند.

منابع

۱. قرآن کریم (۱۳۸۸)، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، قم، اسوه.
۲. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل (۱۳۹۸)، *البدایه والنهایه*، اعداد خلیل شحاده، بیروت، دارالفکر.
۳. _____ (بی تا)، *البدایه والنهایه*، محقق: علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴. _____ (۲۰۰۸)، *تفسیر ابن کثیر*، بیروت، دار و المکتبه الهلال.
۵. _____ (۱۴۱۹هـ)، *تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)*، محقق: محمد حسین شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۶. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۲۵)، *مجموع الفتاوی*، گردآورنده: ابن قاسم، عبدالرحمن و ابن قاسم، محمد، مدینه، المملکه السعودیه، وزاره الشئون الاسلامیه و الاوقاف والدعوه والارشاد.
۷. _____ (۱۴۰۶)، *منهاج السنه النبویه*، محقق محمد رشاد سالم، ریاض - عربستان، المملکه العربیه السعودیه، وزاره التعليم العالیف جامعه الام محمد بن سعود الاسلامیه.
۸. آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی*، گردآورنده: ابراهیم شمس الدین و سناء بزیع شمس الدین، محقق علی عبدالباری عطیه، دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون - لبنان - بیروت.
۹. بخاری، محمد بن اسماعیل (بی تا)، *صحیح بخاری*، بی جا.
۱۰. بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰)، *تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل*، محقق مهدی عبدالرزاق، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۱. حنبلی، عبدالرحمن بن رجب (۱۴۲۲)، *تفسیر ابن رجب حنبلی* (روائع التفسیر الجامع لتفسیر الامام ابن رجب الحنبلی)، گردآورنده: طارق بن عوض الله ابو معاذ، ریاض.
۱۲. خلیفات، مروان (۱۴۳۵)، *قراءه فی الدله السلفیه*، تهران، مشعر.
۱۳. دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۵)، *لغت نامه دهخدا*، زیر نظر: جعفر شهیدی، به کوشش: غلامرضا ستوده و ایرج مهرکی، تهران، دانشگاه تهران.

۱۴. زاهدی، سعید (۱۳۹۱)، *ماضی استمراری (سلفی‌گری در جهان اسلام از وهابیت تا القاعده)*، تهران، عابد.
۱۵. السبحانی، جعفر (۱۳۸۶)، *المذاهب الاسلامیه*، قم، مؤسسه امام صادق.
۱۶. ابوداود، سلیمان بن اشعث (۱۴۳۰)، *سنن*، محقق شعیب ارنووط و کامل قره بللی، دمشق، دارالرساله العالمیه.
۱۷. سید قطب (۱۳۸۹)، *فی ظلال القرآن*، مترجم: دکتر مصطفی خرم دل، تهران، احسان.
۱۸. رشید رضا، سید محمد (بی تا)، *تفسیر المنار*، شرح: ابراهیم شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۱۹. شریفیات، عبدالمحمد (۱۳۹۶)، *قاعده «و من لم یکفر الکافر»*، زیر نظر: مهدی فرمانیان، قم، رهپویان اندیشه.
۲۰. طبری، محمدبن جریر (۱۴۱۲)، *جامع البیان (تفسیر طبری)*، بیروت، دارالمعرفه.
۲۱. عزیری، ناصر (۱۳۹۵)، *تحریف سلفیه در میراث مکتوب*، تهران، مشعر.
۲۲. فاطمی نژاد، مجید (۱۳۹۴)، *سلفیه جهادی*، زیر نظر مهدی فرمانیان، قم، دارالإعلام لمدرسه اهل البيت علیهم السلام.
۲۳. فرمانیان، مهدی (۱۳۹۷)، با همکاری جمعی از نویسندگان، *نقد مبانی سلفیه جهادی*، قم، رهپویان اندیشه.
۲۴. _____ (۱۳۹۵)، *تاریخ تفکر سلفی‌گری*، قم، انتشارات دارالإعلام لمدرسه اهل البيت.
۲۵. _____ (۱۳۹۳)، *جریان‌شناسی سلفی‌گری معاصر*، به کوشش محسن افضل آبادی، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار.
۲۶. القشیری النیشابوری، مسلم بن الحجاج (۱۴۳۱هـ)، *صحیح مسلم*، تحقیق احمد زهوه و احمد عنایه، بیروت، دارالکتب العربی.
۲۷. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۹)، *اصول الکافی*، مترجم سید جواد مصطفوی، تهران، علمیه اسلامیة.

۲۸. _____ (۱۴۲۹ق)، کافی، محقق دارالحدیث، قم، دارالحدیث.
۲۹. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، بیروت، چاپ دوم.
۳۰. فخر الدین الرازی، محمد (۲۰۰۵م)، تفسیر فخر رازی، بیروت، دارالفکر.
۳۱. نسفی، عبدالله بن احمد (۱۴۱۶هق) تفسیر النسفی مدارک التنزیل و حقایق التاویل، بیروت، دارالنفائس.
۳۲. النووی، یحیی بن شرف (بی تا)، صحیح مسلم بشرح النووی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۳. لطفی، علی اکبر، «بررسی تأثیرات اندیشه ابن تیمیه بر عملکرد سلفیه جهادی، پژوهش نامه نقد وهابیت»، سراج منیر، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۹۷.